

کتابخانه مرکز تخصصی مهدویت بنیاد فرهنگی مهدی موعود (عج)	
تاریخ ورود:	
شماره ثبت:	
کد کتاب:	

روح الله

مهدی باور، مهدی زیست

قافله سالار کاروان انقلاب، دلداده و شیدای امامش مهدی (عج) بود. این دلدادگی برخاسته از باوری عمیق بود که در تمام وجود او موج می زد؛ تا آن جا که خود و زندگی اش را وقف مهدی (عج) و آرمان های بلند او کرد و از میان همه شکل های زندگی، مهدی زیستی را برگزید.

«روح الله»، الگوی مهدی زیستان و معیار مهدی باوران است. او به حق، نایب امام است. در این بهار که هنوز با رفتن او برای عاشقانش رنگ خزان دارد و تداعی گر خزان در بهار است، با جلوه هایی از «مهدی باوری»، «مهدی باوری» و «مهدی زیستی» او، خود و امام مان مهدی (عج) را تسلیم می دهیم.

یکم. مهدی باوری

مهدی باوری، برخاسته از بنیان های فکری و مبانی عقیدتی عمیقی است که بدون آنان، نمی توان به یک باور ژرف دست یافت. این مبانی، ریشه در درک اندازه های وجودی انسان و عجز و نارسایی حس، عقل و تجربه او در فهم بایدها و نبایدهای راه بلند او تا قرب خدا دارد.

اندازه‌های وجودی انسان و استمرار و ارتباط او با همه عوالم از یک طرف، و نارسایی علم‌گرایی و عقل‌گرایی از طرف دیگر، آدمی را به اضطرار به وحی و اضطرار به حجت و انسان کامل می‌رساند.

«می‌گویند: ﴿والعصر ان الانسان لفي خسر﴾ عصر، انسان کامل است؛ امام زمان (عج) است؛ یعنی عصاره همه موجودات. قسم به عصاره همه موجودات؛ یعنی قسم به انسان کامل.»^۱

«قسم به عصاره موجودات عصر، فشرده موجودات، آن که فشرده همه عوالم است؛ یک نسخه است؛ نسخه تمام عالم. همه عالم در این موجود، در این انسان کامل، عصاره شده است و خدا به این عصاره قسم می‌خورد.»^۲

«اگر بعثت هیچ ثمره‌ای نداشت، الا وجود علی بن ابی طالب علیه السلام و وجود امام زمان (عج)، این هم توفیق بسیار بزرگی بود. اگر خدای تبارک و تعالی، پیغمبر را مبعوث می‌کرد برای ساختن یک چنین انسان‌های کامل، سزاوار بود.»^۳

«همان طوری که رسول اکرم (ص) به حسب واقع، حاکم بر جمیع موجودات است، حضرت مهدی (عج) نیز، همان طور حاکم بر جمیع موجودات است. آن، خاتم رسل است و این، خاتم ولایت. آن، خاتم ولایت کلی بالاصالة است و این، خاتم ولایت کلی به تبعیت است.»^۴

«مقام مقدس ولی الله اعظم و بقية الله في ارضه - ارواحنا لمقدمه الفداء - که واسطه فیض و عنایات حق تعالی است.»^۵

«من خیلی ناراحت می‌شوم از این که مثلاً امام عصر (عج) را می‌گویند: سلطان السلاطین؛ [او] خلیفه الله است.»^۶

«ذوات مطهره معصومین از رسول خدا (ص) تا حجت عصر (عج)، مفاتیح وجود و مخازن کبریا و معادن حکمت و وحی و اصول معارف و عوارف و صاحبان مقام جمع و تفصیل اند.»^۷

«با سلام و درود به پیشگاه مقدس مولود نیمه شعبان و آخرین ذخیره امامت، حضرت بقية الله - ارواحنا فداه - و یگانه دادگستر ابدی و بزرگ پرچم‌دار رهایی انسان از قیود ظلم و ستم استکبار. سلام بر او و سلام بر منتظران واقعی او. سلام بر غیبت و ظهور او و سلام بر آنان که ظهورش را با حقیقت درک می‌کنند و از جام هدایت

و معرفت او لبریز می‌شوند.»^۸



دوم. مهدی یاوری

تجلی باور مهدی در یاری او است. یاری مهدی، زمینه‌های قیام او را فراهم کردن و خود را مهیای پذیرش او کردن است: «اعینونی بورع و اجتهاد و عفة و سداد»؛ «من سرّه ان یکون من اصحاب القائم، فلیعمل بالورع و محاسن الاخلاق و هو منتظر».

حقیقت انتظار نیز هم همین است: «افضل الاعمال انتظار الفرج». انتظار، عمل است و آن هم بهترین عمل.

امام راحل (ره) به اعتراف همه، در خودسازی و مبارزه با نفس سرآمد همگان بود و در فراهم ساختن زمینه‌های ظهور حضرت تا آن جا پیش رفت که قافله سالار «ظهور صغرا» شد و توانست با دستان پرتوان و مبارکش، نهال انقلاب را به عنوان پیش درآمدی بر «ظهور کبرای» حضرت مهدی (عج) غرس کند.

«انقلاب مردم ایران، نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچم‌داری حضرت حجت - ارواحنا فداه - است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد».^۹

«این کشوری که کشور ائمه هدی و کشور صاحب الزمان علیه السلام است، باید کشوری باشد که تا ظهور موعود ایشان، به استقلال خودش ادامه دهد؛ قدرت خودش را در خدمت آن بزرگوار قرار بدهد که عالم را - ان شاء الله - به عدل و داد بکشد و از این جورهایی که بر مستضعفان می‌گذرد، جلوگیری کند».^{۱۰}

«اگر این جمهوری اسلامی از بین برود، اسلام آن چنان منزوی خواهد شد که تا آخر ابد - مگر در زمان حضور حضرت - نتواند سرش را بلند کند».^{۱۱}

«ما باید در این طور روزها و در این طور ایام الله، توجه کنیم که خودمان را مهیا کنیم از برای آمدن آن حضرت...؛ ما باید خودمان را مهیا کنیم از برای این که اگر چنان چه موفق شدیم - ان شاء الله - به زیارت ایشان، طوری باشد که رؤسید باشیم پیش ایشان... باید توجه به این معنا داشته باشند که خودشان را مهیا کنند برای ملاقات حضرت مهدی علیه السلام».^{۱۲}

«فراهم کردن اسباب، این است که کار را نزدیک بکنیم؛ کار را هم چو بکنیم که مهیا بشود عالم برای آمدن حضرت (عج)».^{۱۳}

«رهبر همه شما و همه ما، وجود مبارک بقیه الله (عج) است و باید ماها و شماها طوری رفتار کنیم که رضایت آن



بزرگوار را - که رضایت خدا است - به دست بیاوریم».^{۱۴}

«ما در یک مملکتی هستیم که مملکت ولی عصر (عج) است، و وظیفه آن‌هایی که در مملکت ولی عصر (عج) زندگی می‌کنند، یک وظیفه سنگین است. نمی‌توانیم ما لفظاً بگوییم: ما زیر پرچم ولی عصر (عج) هستیم، و عملاً توی آن مسیر نباشیم. چنان‌که نمی‌توانیم بگوییم که، ما جمهوری اسلامی داریم، و عملاً آن‌طور نباشیم؛ اسلامی نباشیم».^{۱۵}

«نامه اعمال ما - به حسب روایات - به امام وقت عرضه می‌شود. امام زمان (عج) مراقب ما هستند».^{۱۶}

«اگر یک وقت نامه عمل یک روحانی را بردند و به امام زمان (ع) دادند و آن ملائکه الهی که بردند و نامه را دادند، بگویند: این هم روحانی شما، این‌ها پاسداران اسلام شما هستند؟! و امام زمان (ع) خجالت بکشد، نعوذ بالله. او علاقه دارد به شما. شما ببینید، اگر این آقا که خودشان خیلی منزّه است، از پسرشان یک چیزی صادر شود، خودشان سرافکنده می‌شوند؛ اگر از خادم‌شان یک چیزی صادر بشود، خودشان سرافکنده می‌شوند. ما همه خادم هستیم. از ما توقع هست؛ از شما توقع هست».^{۱۷}

سوم. مهدی زیستی

مهم‌ترین ویژگی امام راحل (ره)، «مهدی زیستی» او بود، و این همان چیزی است که امروز جامعه ما به شدت محتاج به آن است. شاید بتوان گفت مهدی زیستی، خود از بهترین راه‌های مهدی‌یآوری و حقیقت آن است. به فرازهایی از سیره این مرید و مراد، نایب و امام، ولی فقیه و ولی‌الله مرور می‌کنیم.

● «فوالله ما لباسه الا الغلیظ ولا طعامه الا الجشب؛

به خدا سوگند که لباس مهدی (ع) جز پوشاکی درشت، و خوراک او جز غذایی سخت و بی‌خورش نیست».

ساده‌زیستی امام

سطح زندگی امام از نظر تغذیه، اسکان، استفاده از وسایل شخصی و دیگر امور زندگی، از افراد طبقه سه جامعه هم پایین‌تر بود. با این‌که ایشان رهبر یک حکومت بودند و یک شخصیت

سیاسی و جهانی داشتند، اما حاضر نبودند حتی کوچک‌ترین قدمی در جهت بسط زندگی شخصی‌شان بردارند. ما همواره در تأمین نیازهای زندگی امام این ترس را داشتیم که مبادا کالایی تهیه کنیم که از نظر قیمت بالای آن بر ما اشکال گرفته و مورد عتاب ایشان واقع شویم. بارها اتفاق می‌افتاد که امام به جهت برخی از امور، از جمله رنگ آمیزی منزلشان، زیادی مصرف آب و برق و استفاده نامناسب از وسایل منزل، از ما بازخواست می‌کردند.

این افزایش برای چیست؟

امام، مسؤولان دفترشان را موظف کرده بودند که کارهای عمومی و بیت‌المال را از امور شخصی زندگی جدا کنند. تمام مخارج زندگی شخصی منزل امام از غیر سهم امام و بیت‌المال تأمین می‌شد.

ایشان برای امور زندگی خویش، جدولی تهیه کرده بودند که مسؤولان دفتر، طبق آن جدول، هر روز موظف به ارائه گزارش کلیه خریدها و وسایل شخصی بودند.

بارها پیش می‌آمد که امام ما را می‌خواستند، و به عنوان مثال می‌فرمودند: «این افزایش ۱۰ یا ۲۰ تومانی که در جدول دیده می‌شود برای چیست؟» یک روز مرا خواستند و فرمودند: «در منزل من روزانه سه قرص نان مصرف می‌شود، این‌جا در جدول و صورت حساب، یک قرص نان اضافه خریداری شده؛ برای چیست؟!»

با فروشنده طی کنید

هر موقع می‌خواستیم برای حضرت امام وسیله‌ای بخریم، به ما می‌فرمودند: «هنگام خرید، با فروشنده جنس، طی کنید که ما حق پس دادن آن را داشته باشیم؛ چون بارها اتفاق می‌افتاد که ما وسیله‌ای را برای امام می‌خریدیم و خدمتشان می‌بردیم و ایشان می‌فرمودند: «گران قیمت است»، ما آن را پس می‌دادیم.^{۱۸}

سخت‌گیری امام

سال ۱۳۵۲ بود که به همراه حاج سید احمد آقا و فرزندان حاج حسن آقا - که بیش از یکی

دو سال نداشتند - به نجف رفتیم. طبیعی است که در آن دوران غربت و تبعید، حضور ما باعث دلگرمی امام و همسر مکرمه‌شان باشد. قرار بود دوماهی را در نجف باشیم، و سپس به ایران مراجعت کنیم. در آن زمان‌ها سازمان اوقاف نظام طاغوتی، مسؤول کارهای حج بود، و خیلی‌ها از جمله حاج سید احمد آقا، رفتن به سفر حج در آن شرایط از ایران را قبول نداشتند؛ بنابراین مناسب‌ترین موقعیت برای این سفر، از عراق بود که چند حسن داشت؛ از جمله، خارج از حیطه عمل سازمان اوقاف انجام می‌شد، و علاوه بر آن، هزینه سفر بسیار کمتر بود، و نیز همسر حضرت امام هم که بسیار مایل به این سفر بود، می‌توانست به همراهی فرزندش حاج احمد آقا به زیارت بیاید، و شاید مهم‌تر از همه [این بود که] مدت اقامت ما در نجف، حدود ۷ تا ۸ ماه طول می‌کشید که این خود برای آن دوران امام و همسرشان می‌توانست بسیار وضع مطلوبی باشد.

زمانی که صحبت از سفر به میان آمد، تنها مشکل موجود، نبود «پول» هزینه سفر بود، که حاج خانم پیشنهاد کردند از آقا قرض بگیرید. کاری که نه من و نه حاج سید احمد آقا، هیچ‌کدام به خود اجازه این درخواست را از آقا نمی‌دادیم.

روزی دور هم نشسته بودیم. خانم گفتند: آقا، احمد و همسرش می‌خواهند به مکه بروند. آقا فرمودند: خوب بروند. خانم گفتند: آقا، مکه رفتن پول می‌خواهد. آقا در جواب گفتند: هر کسی که مکه می‌خواهد برود، پول می‌خواهد؛ اگر پول داشته باشد، می‌رود و اگر نداشته باشد، نمی‌رود. خانم گفتند: خوب شما قرض‌شان بدهید. آقا گفتند: من قرض نمی‌دهم! این جمله، یکی دوبار تکرار شد. در آخر، خانم پرسیدند: چرا قرض نمی‌دهید؟ آقا گفتند: پول خودم که نیست؛ من به کسی قرض می‌دهم که بدانم برمی‌گرداند؛ این‌ها از کجا برمی‌گردانند؟ مجدداً خانم گفتند: برمی‌گردانند. آقا گفتند: از کجا؟ خانم گفتند: خوب، اگر مهریه فاطمه را بدهید، می‌توانند بروند.

راستش این گفت‌وگو، به ویژه این جمله آخری، برای من بسیار سنگین بود؛ خصوصاً زمانی که امام گفتند: مهریه‌اش را مطالبه می‌کند؟ خوب اگر مطالبه باشد، بحث دیگری است؛ که من به ناچار گفتم: نه، اصلاً این بحث‌ها نیست؛ صحبت این است که اگر رفتن به حج برای ما واجب باشد، الان بهترین فرصت است (من به نظر خودم خواستم از زاویه وجوب حج وارد شوم). آقا



گفتند: اگر پول ندارید، مستطیع نیستید و برای تان واجب نمی باشد. گفتم: بله، همین طور است. و قضیه تمام شد.

دو - سه روز بعد، حاج احمد آقا به مادرشان گفت: خانم، ما می خواهیم برگردیم و باید مقدمات سفر را فراهم کنیم. خانم با ناراحتی گفتند: عیب ندارد.

برای انجام مقدمات سفر و تنظیم کارهای لازم، گذرنامه مان را به آقای «شیخ عبدالعلی قرهی» تحویل دادیم.

روز بعد، سر سفره، خانم با ناراحتی گفتند: هفته آخر است که این ها اینجا هستند؛ از هفته بعد، دوباره تنهایی ما شروع می شود. امام فرمودند: چرا! هستند!

خانم با ناراحتی و تعجب گفتند: شما که حاضر نشدید به اینها قرض بدهید و اینها گذرنامه شان را هم به «آشیخ» تحویل داده اند که... آقا با لبخندی گفتند: به حاج شیخ گفتم، دست نگه دارد. ما متوجه شدیم برای آقا انصرافی پیش آمده؛ حالا از کجا، نمی دانم؛ ولی یادم می آید که حاج احمد آقا برایم نقل کردند که آقا گفته اند: «اگر اطمینان کنم شما قرض تان را پس می دهید، من حرفی ندارم به شما قرض بدهم». خوب، حالا چگونه قرضمان را پرداخت می کنیم؟ من گفتم: به محض برگشتن به ایران، طلاهایم را می فروشم و پول آقا را به آقای پسندیده تحویل می دهم.

خلاصه، پول را گرفتم و به همراهی حاج خانم، به مکه مشرف شدیم. آنچه در سفر بر ما گذشت، داستان طولانی دارد؛ ولی به محض برگشتن به قم، طلاهایم را فروختم و قرض آقا را به آقای پسندیده پرداخت کردم.^{۱۹}

بدهید وصله کنند

الان هم امام، جوراب وصله دار می پوشند. می گویند: «این جوراب را بدهید وصله کنند».^{۲۰}

فقط نان و پنیر و خربزه

بعد از مراجعت امام از کویت به عراق - که مسؤولان عراقی امام را در «صفوان» برای کسب اجازه از بغداد برای ورود مجدد ایشان نگه داشته بودند - دو نفر از همراهان امام، به بهانه گرفتن شام به بصره رفتند و به نجف تلفن زده و قضایا را به اطلاع دوستان رساندند، سپس قدری غذا



خریده و بازگشتند. شام عبارت بود از غذای گرم رستوران و مقداری هم پنیر و خربزه. امام، شروع به خوردن نان و پنیر کردند. البته ایشان بعد از صبحانه، دیگر چیزی نخورده بودند؛ لذا خیلی برای ما ناگوار بود که غذای گرم بخوریم و امام فقط به نان و پنیر اکتفا کنند. احمد آقا به من گفت: «امام، نان و پنیر و خربزه می خورند.»^{۲۱}

● «الجَّحَّاح المجاهد المجتهد»؛

او شتابنده به سوی نیکی‌ها و بزرگواری‌ها، مبارز و سخت‌کوش است.^{۲۲}

سخت‌کوشی

سؤال: برنامه روزانه زندگی شما چیست و چگونه است؟

جواب: بیشتر از ۱۶ ساعت کار می‌کنم. در این جا نوع کارم با نجف فرق کرده است. مصاحبات، مذاکرات و گاهی سخنرانی، خواندن گزارشاتی که توسط عده‌ای تهیه می‌شود، بررسی نامه‌ها و تلگرافاتی که می‌رسد و گاهی جواب به آنها کار روزانه‌ام را تقریباً تشکیل می‌دهد.

سؤال: پیام‌های خود را چگونه به ایران می‌فرستید؟

جواب: فعلاً توسط تلفن و اشخاص.

سؤال: آیا به همه نامه‌های خود هر روز پاسخ می‌دهید؟

جواب: اگر لازم باشد جواب می‌دهم.

سؤال: آیا شما تماس‌هایی با مردم شهر نوفل‌لوشاتو دارید که بدانید در این شهر کوچک چه می‌گذرد؟

جواب: بعضی از آنان به این جا آمده‌اند.

سؤال: سال‌های عمر شما که دور از ایران بودید، چگونه گذشت؟

جواب: مدتی در ترکیه تبعید بودم - حدود یک سال - و بعد به نجف تبعید شدم و چهارده سال در عراق بودم و فعلاً هم آمده‌ام این جا. در این مدت علاوه بر تدریس مسائل مذهبی؛ هر چند گاهی مردم را از جنایات شاه به وسیله پیام و یا سخنرانی آگاه می‌کردم. من در این مدت یک



● «خاشع لله كخشوع النسر لجناحه؛

مهدی (ع) در برابر خداوند فروتن است، همچون عقاب در برابر بالش».^{۲۴}

● «يكون اشد الناس تواضعاً لله - عزوجل -؛

مهدی (ع)، در برابر خداوند، از همه متواضع‌تر است».^{۲۵}

ما همه سرباز خدا هستیم

حضار: ما همه سرباز تویم خمینی، گوش به فرمان تویم خمینی.

امام: ما همه سرباز خدا هستیم انشاءالله نه تو سرباز منی و نه من سرباز تو، و ما با هم قیام کردیم

که اسلام را در این جا زنده کنیم.^{۲۶}

خدمتگزار

خداوند همه ما را موفق کند که خدمتگزار این ملت باشیم، خدمتگزار اسلام باشیم،

خدمتگزار مستضعفان جهان باشیم.^{۲۷}

من طلبه هستم

سؤال: ممکن است درباره زندگی خصوصی خود از سال ۴۳ به بعد توضیحی بدهید؟

جواب: زندگی خصوصی من مثل زندگی خصوصی همه مردم عادی است. من طلبه‌ای

هستم مثل سایر طلبه‌ها.^{۲۸}

زیر منت شماها هستم

من منت از شما می‌کشم من زیر منت شما ملت ایران و شما اهالی محترم قم، زیر منت شماها

هستم شماها بودید که نهضت اسلامی را به ثمر رساندید.^{۲۹}



بانوان رهبر ما هستند

شما رهبر نهضت هستید، بانوان رهبر ما هستند و ما پیرو آنهایم. من شما را به رهبری قبول دارم و خدمتگزار شما هستم. خداوند شما را حفظ کند.^{۳۰}

روح الله کیست؟

شعار یکی از حضار: توطئه چپ و راست کوبنده‌اش روح الله است.

امام: صبر کن، کوبنده‌اش شما هستید، روح الله کی هست!^{۳۱}

عکس کشاورز را به جای عکس من چاپ کنید

یک روز به اتفاق نمایندگان امام در روزنامه کیهان و اطلاعات، شهید شاهچراغی و آقای دعایی خدمت امام رسیدیم. آقای خاتمی وزیر وقت ارشاد هم حضور داشتند. ایشان ضمن ملاطفتی که به ما داشتند فرمودند: «روزنامه‌ها این طور نباشد که چیزهای مربوط به مرا چاپ کنند، و مرتب عکس از من در صفحه اول بیاورند، و تیترهای بزرگی از من بزنند.» بعد فرمودند: «اگر یک کشاورز خوب کار کرد عکس او را بیاورید در صفحه اول به جای عکس من چاپ کنید.»^{۳۲}

● «شدیداً علی العمال، رحیم بالمساکین»

مهدی (عج) بر کارگزاران و مسؤولان دولت خویش، بسیار سخت‌گیر و بر بی‌نوایان، بسیار رؤوف و مهربان است.^{۳۳}

بلافاصله به سوی او شلیک کنند!

در سال ۱۳۵۹ آن روز که بنی صدر کودتای خرنده‌ای را علیه نظام جمهوری اسلامی دنبال می‌کرد، یکی از عزیزترین وابستگان به امام در سفری به مشهد در پشتیبانی از بنی صدر سخنرانی کرد و از شهید رجایی انتقاداتی به عمل آورد. در این مراسم شماری از مردم حزب اللهی و وفادار



به اسلام و انقلاب بر سخنران شوریدند و مراسم به تشنج کشیده شد. نیروهای امنیتی سخنران را برای دور داشتن از خطر حمله و هجوم، به کمیته هدایت کردند و طی تماس تلفنی با دفتر امام اعلام کردند که سخنران مزبور مسلح است و هم‌اکنون دست روی سلاح کمری خود دارد و ممکن است روی عصبانیت به سوی تظاهرکنندگان آتش کند.

وقتی که خبر به امام رسید از مرحوم آیه الله اشراقی که در نزدشان حضور داشت، خواستند به برادران حاضر در دفتر دستور دهد که بی‌درنگ با مشهد تماس بگیرند و پیام امام را این‌گونه ابلاغ کنند:

«نامبرده تحت‌الحفظ به تهران اعزام شود و مراقب باشند اگر بر آن بود که به سوی کسی تیراندازی کند به او مهلت ندهند و بلافاصله به سوی او شلیک کنند و او را از پای درآورند.»

آقای اشراقی به دفتر آمدند و به حجة الاسلام و المسلمین آقای رحمانی - رئیس عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی - که در آن ساعت، شیفت کاری ایشان در دفتر بود، بخش نخست پیام امام را رساندند اما از ابلاغ بخش دوم پیام خودداری کردند و به حضور امام بازگشتند.

امام از آقای اشراقی پرسیدند: «پیام را رساندید؟»

آقای اشراقی پاسخ مثبت دادند.

امام سؤال کردند: «آیا گفتید که اگر خواست به سوی کسی تیراندازی کند به او مهلت ندهند...؟»

آقای اشراقی نتوانستند دروغ بگویند؛ ناگزیر گفتند: نه.

امام به ایشان دستور دادند که بار دیگر به دفتر بروند و عین پیام امام را برسانند.^{۳۴}

شاگردپروری و غریب‌نوازی امام

امام اگر احراز می‌کردند طلبه‌ای زحمتکش است و درس می‌خواند خیلی برای او احترام قایل بودند. در ایام طلبگی در قم به بیماری سختی دچار شدم. آن مقدار که امام در مدت بیماری به من مهربانی کردند و از من مراقبت فرمودند، به جد اطهرم سوگند اگر پدرم در قم بود، این مقدار از من مراقبت نمی‌کرد. این تنها به لحاظ این بود که من طلبه‌ای بودم غریب و در قم درس



می خواندم. روحیه شاگردپروری و غریب‌نوازی ایشان موجب شده بود که از من مراقبت کنند.^{۳۵}

هر هفته از من عیادت می‌کردند

یک وقتی در دوران طلبگی ام مدت یک ماه مریض شده و در مدرسه حجتیه در حجره‌ام بستری بودم. در طول این مدت روزهای چهارشنبه به اتفاق یکی از دوستان دانشمند ما در حجره مدرسه از من عیادت می‌کرد، در صورتی که من یک طلبه گمنامی بیش نبودم. یکی دیگر از آقایان می‌گفت: از آن روزی که من توی خانه افتاده‌ام، همه مرا فراموش کردند، جز امام که معمولاً از من احوال‌پرسی می‌نمودند.^{۳۶}

شبانه پیاده به دنبال طبیب رفتند

در آن زمان که درس اسفار امام می‌رفتم، مبتلا به حصه شدم. از قضا فصل زمستان بود. در آن موقع حصه، بیماری خطرناکی به شمار می‌آمد. منزل ما گذر جدا بود. از قضا منزل امام در حوالی آن گذر بود. ایشان، پس از آن که اطلاع از بیماری من پیدا کردند، هر صبح و شب به عیادت من می‌آمدند. یادم هست ایشان، یک شب به عیادت من آمده بودند. دکتری قبل از ایشان آمده و دواي اشتباهی داده بود، حال من بسیار بد بود. امام، این مرد ربانی و بزرگوار، در آن زمستان سرد، پیاده به دنبال طبیبی که بر طرز قدیم معالجه می‌کرد، رفته و او را آوردند. و پس از بهبودی نسبی حال من منزل را ترک فرمودند. آن‌گاه وسایل انتقال مرا به بیمارستان، فراهم ساختند. اینها فراموش شدنی نیست. دیگران هم بودند که در درسشان شرکت می‌کردم، اما یک مرتبه هم به عیادت من نیامدند. حتی یک نفر را نفرستادند که چرا در درس شرکت نمی‌کنم.^{۳۷}

دهانم نرسید به دست او

یک شب که خدمت امام بودیم، می‌فرمودند: «پیرمردی آمده بود پیش من و با کمال اعتماد می‌گفت: من دو تا فرزندم را در راه اسلام داده‌ام، امروز هم جنازه پسر سومم را - که آخرین پسر من بود، ۱۸ ساله بود و در والفجر ۸ شهید شده بود - آوردم و دفن کردم، چون خودم عازم میدان



هستم، آمدم از شما خدا حافظی کنم. امام می فرمود: «از شهامت و شجاعت این مرد حالی به من دست داد، من اراده کردم که دست این مرد را ببوسم، اما چون در کف حیاط بود و من بالا بودم دهانم نرسید به دست او.»^{۳۸}

با مردم درست رفتار کنید

امام به مردم بسیار علاقه مند بودند و همیشه مراعات حال آنها را می کردند. روزی یکی از ملاقات کننده ها، از طرف یکی از افراد حسینه مورد بازخواست واقع شده بود. وقتی که ایشان ماجرا را متوجه شدند، با تندی به آن فرد فرمودند: «با مردم درست رفتار کنید. با مردم خوش رفتار باشید.»^{۳۹}

اهل کجایی؟ شغلت چیست؟

پس از بازگشت امام به قم در سال ۴۳، سیل ارادتمندان و مشتاقان از سراسر کشور به سوی قم و منزل امام سرازیر شد. یک روز حضور امام بودیم. یک روستایی از یکی از شهرهای خراسان آمده بود که با امام ملاقات کند. خیلی مشتاق امام بود و اشک شوق می ریخت. امام متوجه حال او که شد، با عنایت خاصی وی را کنار خود نشانید و به او اظهار محبت کرد. بعد دستور دادند که برایش چای بیاورند و مثل یک برادر که با برادر دیگر گرم می گیرد، با او احوال پرسی کردند که اهل کجایی؟ شغلت چیست؟ تا حال او را عادی کند. ما که آنجا بودیم بسیار تحت تأثیر واقع شدیم.^{۴۰}

لباس ها را شستند

مرحوم آقای اسلامی تربتی که همسایه امام در قم بود، نقل می کرد: روزی با امام در حال رفتن به درس مرحوم آقای شاه آبادی بودیم. فصل زمستان بسیار سردی بود، از کنار مدرسه حجتیه عبور می کردیم، دیدیم خانمی کنار رودخانه نشسته و دارد پارچه ها و کهنه هایی را می شوید. نمی دانم مال خودش بود یا کلفت بود. می دیدیم که یخ های رودخانه را می شکست و



کهنه می شست، بعد دستش را از آب بیرون می آورد و مقداری با دمای بدنش گرم می کرد و دوباره لباس می شست. امام قدری به او نگاه کرد. بعد به من فرمود: شما بروید. بعد من می آیم. عرض کردم چه کاری دارید؟ اگر امری هست بفرمایید، گفتند نه، شما بروید. و خودشان ایستادند و به کمک آن خانم لباس ها را شستند و کنار گذاشتند و چیزی هم یادداشت کردند که بعد معلوم شد، آدرس آن خانم مستمند را از او گرفته بودند. هر چه از ایشان پرسیدم: قضیه چه بود؟ فرمودند: «چیزی نبود.» بعد معلوم شد به آن خانم گفته اند: «شما بیایید منزل، من دستور می دهم آب گرم کنند و دیگر شما این جا نیایید، با آب گرم لباس بشوید و خود من هم کمک تان می کنم.»^{۴۱}

توجه به طلاب مستمند

امام در نجف قبل از این که جلسه درس شروع شود و ایشان وارد اتاق گردند، با درنگی کوتاه، نگاهی به اطراف محل درس می انداختند. یک روز در میان کفش ها متوجه کفشی شدند که نیمه سالم بود و به هیچ وجه قابل استفاده نبود. امام از این موضوع ناراحت شده، بعد از درس به یکی از آقایان فرمودند: «فردا صبح می روی در میان کفش ها، آن کفش را پیدا می کنی و بعد آن جا می ایستی تا صاحبش را ببینی. آن وقت منزل او را پیدا کن و به من بگو.» آن شخص می گفت: فردای آن روز من به فرمایش آقا عمل کردم و منزل آن شخص را که یک طلبه یزدی بود پیدا کردم. موضوع را به عرض آقا رساندم. ایشان ترتیبی دادند که او صاحب یک دست لباس کامل و کفش شد.^{۴۲}

تا این مادر شهید را نیاورید...

مادر شهیدی از اهواز برای ملاقات آمده بود، نامه ای نیز نوشته، ولی موفق به دیدار امام نشده بود. دو سه روزی در همان حوالی مانده و سپس به اهواز برگشته و نامه ای نوشته بود که ای امام! من به تهران آمدم، ولی موفق به دیدار و ملاقات شما نشدم. امام با دست خط خود روی این نامه نوشته بودند: «تا این مادر شهید را به ملاقات من نیاورید، من به ملاقات کسی نمی آیم.»^{۴۳}



● «علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب؛

او دارای کمال موسی، شکوه عیسی و شکیبایی ایوب است».^{۴۴}

● «تعرفون المهدی بالسکینه و الوقار؛

مهدی(ع) را با سکینه و وقار، خواهید شناخت».^{۴۵}

ابهت امام

ابهتی عجیب در مجلس ایشان حکم فرما است. در اتاق کوچکی که می‌نشینند تخت کوتاهی وجود دارد و من تا به حال ندیده‌ام که غیر از آقای پسندیده که برادر بزرگ ایشان است و آقای لواسانی، کس دیگری جرأت کند، بر روی آن تخت بنشیند؛ یعنی ابهت امام اجازه نمی‌دهد، و الا اگر کسی بنشیند فکر نمی‌کنم که امام به او چیزی بفرمایند. در حالی که وقتی بزرگانی مانند شهدای محراب، به محضر ایشان می‌رسیدند، روی زمین می‌نشستند و به خودشان اجازه نمی‌دادند که روی تخت بنشینند. حتی یک بار مشاهده کردم، شهید محراب آقای اشرفی اصفهانی، رو به روی امام و روی زمین نشسته‌اند.^{۴۶}

ابهت من شاه را گرفته بود!

امام قبلاً به دستور آیه‌الله بروجردی دو مرتبه با شاه ملاقات کردند، یک بار که از ملاقات برگشتند، فرمودند: «نمی‌خواهم از خودم تعریف کنم، ولی ابهت من شاه را گرفته بود و شاه مسلط بر زبان و گفتارش نبود!».^{۴۷}

از ایشان حساب می‌بردیم

حضرت امام آن‌چنان جذبه‌ای داشتند که ما خود به خود، از ایشان حساب می‌بردیم و مواظب رفتارمان بودیم؛ در صورتی که ایشان تغیر نداشتند و کتکی نمی‌زدند. گاهی اوقات یک تشر می‌زدند، یا تندی می‌کردند و همان برای چندین روز کافی بود.^{۴۸}

جوانمردی در نوجوانی

یکی از هم‌بازی‌های نوجوانی‌های امام می‌گفت: در محله سبزی‌کاران خمین، بچه‌های محل جرأت این‌که حرف بزنند و فحش بدهند و لات‌گری انجام بدهند (از ترس امام که گاهی از آن محل رد می‌شدند) را نداشتند.^{۴۹}

امانتی بود از جانب خدا که خودش پس گرفت

از یکی از دوستان خانوادگی (امام) خمینی، صفت مشخصه او را پرسیدم؛ صحنه‌ای را برایم تعریف کرد که سی و پنج سال قبل اتفاق افتاده بود. کوچک‌ترین فرزند خانواده در حوض غرق شده بود، مادر مویه کنان گریه می‌کرد، مجتهدی مشغول نماز خواندن بر جنازه بود که (امام) خمینی وارد شد. با تمام عشق و علاقه‌ای که به این دخترش داشت، در قیافه او اثری از تغییر مشاهده نشد. چند لحظه مکث کرد و گفت: «امانتی بود از جانب خدا که خودش پس گرفت.» و سپس شروع به نماز کرد. (امام) خمینی عقیده دارد که خدا همیشه در کنار او است.^{۵۰}

رادیو را بگذارید سر جای خود

شب‌ی که خبر شهادت دکتر بهشتی و یارانش به دفتر امام رسید، نمی‌دانستیم این خبر را چگونه به گوش امام برسانیم، چون امام، شهید بهشتی را از جان و دل دوست داشتند. به رادیو و تلویزیون اطلاع داده شد که خبر را شب پخش نکنند، چون امام آخر شب اخبار را گوش می‌کنند. قرار شد فردای آن روز حاج احمد آقا و آقای هاشمی بیایند، به نحوی خبر را به امام اطلاع دهند که برای امام سگته‌ای پیش نیاید. در خانه هم سفارش شد که رادیو را از بالای سر امام بردارند؛ چون ممکن بود خبر ساعت هفت یا هشت صبح پخش شود. جالب این‌جا است که وقتی خانم‌ها قبل از ساعت هفت می‌رفتند که رادیو را بردارند، امام به آنها می‌فرمایند: «رادیو را بگذارید سر جای خود، من جریان را از رادیوهای خارجی شنیدم.» و جالب‌تر این‌که وقتی حاج احمد آقا و آقای هاشمی خدمت ایشان رفتند، امام به آنها دل‌داری دادند و فوراً دستور تشکیل جلسه و ترمیم کابینه و انتخاب رییس دیوان عالی را صادر فرمودند.^{۵۱}



● «لا یضع حجراً علی حجر»

[مهدی (عج)] سنگی روی سنگ نگذارد [از متاع دنیا چیزی برنگیرد].

بزرگ‌ترین انسان در کوچک‌ترین خانه!

حضرت امام در طول مدتی که در نجف اشرف اقامت داشتند، در خانه‌ای محقر و فرسوده در یکی از کوچه‌های «شارع الرسول» هم چون صدها طلبه معمولی، اجاره‌نشین بودند. در بعد از پیروزی انقلاب نیز چه در ایامی که در قم بودند و چه در مدت نزدیک به ده سالی که در جماران اقامت داشتند، هم چون بسیاری از مستضعفان، به صورت مستأجر زندگی می‌کردند و در منزل بسیار قدیمی آقای جمارانی اقامت داشتند. این خانه بعد از فوت مرحوم پدر آقای جمارانی به چند قطعه کوچک تقسیم شده بود و ساختمان قدیمی آن در اختیار خانواده آقای امام جمارانی قرار داشت. بخش دیگری از آن که منزل کوچکی بود، با مساحت حدود ۱۲۰ متر مربع و ۷۰ متر زیر بنا، متعلق به آقای سید حسن حسینی، داماد آقای جمارانی بود و در اجاره حضرت امام قرار گرفت. این منزل کوچک و ساده که همه از نزدیک یا از تلویزیون آن را دیده‌اند، طی یک دهه، جایگاه انسانی بود که بر اریکه دل‌های مشتاق صدها میلیون مسلمان و مستضعف جهان، حکومت می‌راند. انسانی که با تکیه بر قدرت ایمان و نفوذ الهی‌اش، تمام کاخ‌های ابرقدرت‌های شیطانی را به لرزه درآورد.^{۵۲}

قناعت و زهد در عین مکنث

به هر حال، حضرت امام در طول زمان مرجعیت و زعامت خویش، به صدها میلیارد ریال پول از بابت وجوه شرعی دست یافت. علاوه بر آن، در مقام ولایت امر و رهبری امت اسلامی، تمام مخازن و منابع ثروت و میلیاردها میلیارد از دارایی‌های گوناگون در حیطة تصرف و ولایتشان قرار گرفت. با این همه، این انسان متکامل و سالک وارسته و به خدا پیوسته، نه تنها به موازات برخورداری از اختیارات الهی و قدرت فعلی در دخل و تصرف در امور، کمترین بهره‌گیری شخصی از همه آن چه در اختیار داشت، نکرد؛ بلکه همواره و تا آخر عمر، در کمال

سادگی و صرفه‌جویی و قناعت، زندگی پاک و پاکیزه و الهی خویش را سرکرد.^{۵۳}

از همان آجرها استفاده کنند

وقتی آجرهای حیاط امام ساییده شده بود. بناگفته بود تعدادی آجر تهیه شود تا آن آجرهای ساییده شده را عوض کند. حضرت امام فرمودند: «همان آجرهای ساییده شده را پشت و رو کنید و کار بگذارید.»^{۵۴}

● «يَحْذُو فِيهَا عَلِيٌّ مِثَالَ الصَّالِحِينَ؛

او بر روش نیکان، رفتار می‌کند.»^{۵۵}

تلویزیون را خاموش کردند

من شاهد بوده‌ام که رفتار امام در مواقعی که تلویزیون از ایشان تعریف می‌کرده و ایشان می‌شنیده است به این صورت بود که صدای تلویزیون را خاموش می‌کردند تا این که صحبت طرف تمام می‌شد. امام اصولاً از تعریف کردن دلخور می‌شدند.^{۵۶}

باید این القاب برداشته شود

وقتی کتاب «تحریر الوسیله» در نجف اشرف چاپ شد، مطابق رسوم نجف پشت جلد آن القابی از قبیل «آیه الله العظمی» و «زعیم الحوزات العلمیه»، و از این قبیل عبارات نوشته شد. این چیز تازه‌ای نبود و کسی هم تقصیری نداشت و همان‌طور که برای سایر مراجع عمل می‌شد، چاپخانه و متصدیان چاپ عمل کرده بودند. وقتی امام متوجه مطلب شدند، با کمال قاطعیت از توزیع آن منع کردند و فرمودند: «باید این القاب برداشته شود.» تا بالأخره دست‌اندرکاران مجبور شدند که چیزی روی این القاب بزنند که هیچ خواننده نشود.^{۵۷}

کتاب‌ها را به خانه من نیاورید

کتاب «طهارت» امام چهار جلد بود؛ یکی از آن‌ها «دماء ثلاثه» نام داشت. به ایشان عرض



کردم: آقا شما اجازه می‌دهید که این دماء ثلاثه را چاپ کنیم؟

امام فرمودند: «به من ربطی ندارد. می‌خواهید چاپ کنید، می‌خواهید چاپ نکنید. در هر صورت به من مربوط نیست.»

عرض کردم: آقا! شما لطفاً پولی به من قرض بدهید. در آن موقع اوضاع مالی طلبه‌ها خیلی بد بود. فرمودند: «من پول این چنینی ندارم.»

خلاصه هر چه اصرار کردم که لطفاً شما پولی برای این کار بدهید، فرمودند: «خیر.»
بالآخره رفتم و از اخوی ایشان، آیه‌الله پسندیده، پنج هزار تومان قرض کردم و کتاب دماء ثلاثه را به شکل خیلی جالب چاپ کردم. پس از چاپ کتاب، به امام گفتم: من پنج هزار تومان از اخوی شما قرض کرده‌ام. لطف کنید و شما قرض مرا ادا کنید. فرمودند: «نخیر! من پول این چنینی ندارم.»

بالآخره با فروختن یک قالی و برخی چیزهای دیگر، کم‌کم قرض را به آیه‌الله پسندیده پس دادم. پس از چاپ، کتاب را به خدمت ایشان آوردم و گفتم: آقا! حالا که من چاپ کردم و پولش را هم دادم، اجازه می‌دهید در خانه شما به آقایان بدهم؟ فرمودند: «نخیر! به خانه من نیاورید. نباید به خانه من بیاید.»^{۵۸}

● «یعتاده مع سمرته صفره من سهر اللیل، بأبی من لیله یرعی النجوم ساجداً و راکعاً بابی من لایأخذه لومة لائم، مصباح الدجی بابی القائم بامرالله؛^{۵۹}

مهدی (ع)، بر اثر تهجد و شب زنده داری، رنگش به زردی متمایل است. پدرم فدای کسی باد که شب‌ها در حال سجده در رکوع، طلوع و غروب ستارگان را نظاره می‌کند! پدرم فدای کسی که در راه خدا، ملامت ملامت‌گران در او تأثیر نمی‌گذارد! او چراغ هدایت در تاریکی‌ها است. پدرم فدای کسی که به امر خدا قیام می‌کند!»

رعایت حال دیگران

در دل شب، هنگامی که امام برای نماز شب بر می‌خاستند، لامپ را روشن نمی‌کردند؛ بلکه

از یک چراغ قوه بسیار کوچک استفاده می کردند که تنها جلوی پای ایشان را روشن می نمود. ایشان به آرامی راه می رفتند تا دیگران بیدار نشوند.^{۶۰}

تا آخرین لحظه ذکر می گفتند

امام تا آخرین لحظات هم، ذکر و نماز و دعا را از دست ندادند، همان ساعتی که ما آن جا ساعت سخت و غیر قابل تصور را می گذرانیم، از ساعت سه و چهار بعد از ظهر تا ساعت ده و بیست دقیقه شب در همین ساعات آقای حاج احمد آقا، فرزند عزیز حضرت امام گفتند: پیش از ظهری که امام روی تخت شروع کردند به نماز خواندن و مرتب نماز می خواندند، بعد پرسیدند: «ظهر شده؟» گفتیم: بله، آن وقت شروع کردند به خواندن نماز با نوافلش، نماز ظهر و عصرشان تمام شد. بعد شروع کردند به ذکر گفتن و ایشان گفتند: تا آن لحظه ای که این عارضه در ایشان پیدا شد و در حالت کما رفتند مرتب پشت سر هم «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» می گفتند و تا آخرین لحظه ایشان ذکر خدا را می گفت، بنابراین ما که رهبرمان را دوست داریم، کارهای او باید برایمان درس باشد و این کارها و روحیات او را باید ادامه بدهیم.^{۶۱}

انیس قرآن

حضرت امام عنایت خاصی به قرائت قرآن داشتند، به طوری که در هر ماه سه بار قرآن را ختم می کردند و البته این قرائت در ماه مبارک رمضان بیشتر می شد.

در طول سال هایی که من در خدمت امام بودم همواره می دیدم که امام عنایت خاصی به قرآن داشتند. یک بخش از عنایت ایشان مربوط به قرائت قرآن بود. ایشان یکی از وظایف خودش را مانند نمازهای واجب قرائت قرآن قرار داده بودند و بر آن مراقبت داشتند که گاه به پنج نوبت می رسید و این اهتمام ایشان باعث شده بود که در هر ماه سه بار قرآن را ختم کنند که البته این قرائت در ماه مبارک رمضان بیشتر می شد. در سالی که ایشان در ماه مبارک رمضان به محلات تشریف آورده بودند، هر وقت خدمت ایشان می رسیدم، می دیدم که اشتغال به قرائت قرآن دارند و ماه مبارک رمضان که درس های حوزه تعطیل می شد و طلاب از امام می خواستند در این



ماه درس را شروع کنند، امام می‌گفتند ماه رمضان خود یک کار است؛ و منظورشان خواندن قرآن و ادعیه و عبادت بود. در خانه هم مرتب به اهل منزل سفارش می‌کردند که قرآن را فراموش نکنند و استمرار بر قرائت داشته باشند.

از سوی دیگر قرائت امام همراه با تدبیر در آن بود. گاهی وارد اتاق می‌شدم، می‌دیدم ایشان هنگام قرائت توقف می‌کردند و به فکر فرو می‌رفتند و به افرادی که خدمت ایشان بودند نکات لطیفی را از قرآن با زبانی ساده بیان می‌کردند. خیلی از اوقات آن قدر جالب و جذاب بود که ما را از این عالم به عالم دیگری می‌برد.

امام قرآن را کتاب هدایت در همه زمینه‌ها می‌دانستند و تأسف می‌خوردند که قرآن در بین مسلمانان محجور شده است. لذا به مناسبت‌های مختلف از قرآن سخن می‌گفتند که هم اکنون چهارصد مورد آن توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام جمع آوری شده است.

نکته آخر این که من، هم در سفارش‌های امام به حاج احمد آقا و هم در بیانات ایشان دیدم که می‌فرمودند: استادم مرحوم شاه‌آبادی به من سفارش می‌کرد که سوره حشر را زیاد بخوان؛ مخصوصاً آیات آخر سوره حشر: ﴿يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و التتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خير بما تعملون﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید، و هر کس باید بنگرد که برای فردا (روز رستاخیز) چه پیش فرستاده است. و از خدا پروا داشته باشید، که خدا به آن چه می‌کنید آگاه است».^{۶۲}

● «فیستشیر المهدی اصحابه؛

مهدی (ع) با یاران خود، مشورت می‌کند».^{۶۳}

اگر من بودم ناو آمریکایی را هدف قرار می‌دادم

یک روز حاج احمد آقا نقل می‌کرد، امام فرموده‌اند: «اگر من بودم، با ورود اولین ناو

آمریکایی به خلیج فارس، آن را هدف قرار می‌دادم.»

با این نظر قاطع ایشان، مسؤلیت سران کشور بسیار سنگین شده بود و در عین حال که عنوان

می‌داشتند نظر امام باید تأمین شود و به این موضوع همه اعتقاد داشتند، ولی به منظور صحبت



بیشتر در مورد تبعات این برخورد، نزد امام رفتند.

امام فرمودند: «اگر چه من گفتم که اگر من بودم اولین ناو آمریکایی را هدف قرار می‌دادم، لیکن شما سران کشور بحث بیشتری کنید و پس از مشورت با کارشناسان نظامی، تصمیم آخری را که مصلحت نظام و مسلمانان در آن باشد، اتخاذ کنید.»^{۶۴}

● «و یشرط علی نفسه لهم، ان یمشی حیث یمشون و یلبس کما یلبسون و یرکب کما یرکبون و یکون من حیث یریدون و یرضی بالقلیل؛ مهدی (ع) در حق خود تعهد می‌کند که از راه آنها برود، جامه‌ای مثل جامه آنها بپوشد، مرکبی همانند مرکب آنها سوار شود، آن‌گونه باشد که مردم می‌خواهند و به کم راضی و قانع باشد.»

به راستی که امام راحل (ره)، همین‌گونه بود و به عهدی که با مردم بسته بود عمل کرد. تمامی زندگی او عشق به مهدی (عج) بود و زیستش مهدی‌گونه. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

● سردبیر



پی‌نوشت‌ها:

۱. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۰۷.
۲. همان، ج ۱۲، ص ۱۷۰.
۳. همان، ج ۱۲، ص ۱۷۱.
۴. همان، ج ۲، ص ۲۴۹.
۵. همان، ج ۱۷، ص ۱۹۹.
۶. همان، ج ۸، ص ۱۴۹.
۷. آداب الصلوة، ص ۲۳۰.
۸. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۰۷.
۹. همان، ج ۲۱، ص ۱۰۸.
۱۰. همان، ج ۱۴، ص ۱۹۵.
۱۱. همان، ج ۱۶، ص ۹۳.
۱۲. همان، ج ۱۲، ص ۲۰۸.
۱۳. همان، ج ۲۰، ص ۱۹۹.
۱۴. همان، ج ۱۴، ص ۹۴.
۱۵. همان، ج ۸، ص ۶۱.
۱۶. همان، ج ۱۸، ص ۱۷.
۱۷. همان، ج ۷، ص ۲۵۲.
۱۸. محمد علی انصاری، به نقل از: ضمیمه روزنامه اطلاعات، چهارشنبه ۱۱ خرداد ۷۹.
۱۹. فاطمه طباطبایی، پیشین.
۲۰. زهرا مصطفوی، به نقل از: روزنامه ایران، پنجشنبه ۱۲ خرداد ۱۳۷۹.
۲۱. حجة الاسلام و المسلمین سید محمد سجادی اصفهانی، به نقل از: پیشین.
۲۲. امام رضا(ع): جمال الاسبوع، ص ۳۱۰.
۲۳. مصاحبه روزنامه «جمعه، شنبه، یکشنبه»، ۱۰/۷/۵۷، صحیفه نور، ج ۴؛ به نقل از: رهبری انقلاب اسلامی، صص ۳۸-۳۹.
۲۴. امام رضا(ع): عقد الدرر، ص ۱۵۸.
۲۵. امام رضا(ع): الزام الناصب، ص ۱۰.
۲۶. سخنرانی در جمع وعاظ، ۵۹/۸/۱۵، رهبری انقلاب اسلامی، ص ۶۲.
۲۷. سخنرانی در جمع گروهی از دانشجویان و مسئولین دانشکده افسری ۶۱/۷/۱۲، رهبری انقلاب اسلامی، ص ۶۶.
۲۸. مصاحبه روزنامه «جمعه، شنبه، یکشنبه»،
۲۹. سخنرانی در قم، ۵۷/۱۲/۱۸، همان، ص ۸۳.
۳۰. سخنرانی در جمع زنان محله چهارمردان قم، روزنامه کیهان، ۵۸/۲/۸؛ به نقل از: همان، ص ۸۴.
۳۱. سخنرانی در جمع روحانیون تهران و شهرستان‌ها، ۵۹/۴/۲۰، همان، ص ۹۲.
۳۲. حجة الاسلام و المسلمین مسیح مهاجری، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۱۱۹؛ به نقل از قهر و مهر، ص ۱۱۲.
۳۳. امام صادق(ع)، الملاحم و الفتن، ص ۱۳۷.
۳۴. حجة الاسلام و المسلمین سید حمید روحانی، روزنامه جمهوری اسلامی، ۷۸/۶/۱۰، ص ۱۳؛ به نقل از مهر و قهر، صص ۳۶۲-۳۶۳.
۳۵. آیه الله سید عزالدین زنجانی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۲۴۸؛ به نقل از مهر و قهر، ص ۷۴.
۳۶. آیه الله ابراهیم امینی، همان، ج ۱، ص ۲۴۹؛ به نقل از مهر و قهر، ص ۷۴.
۳۷. آیه الله سید عزالدین زنجانی، همان، ج ۱، ص ۲۵۱؛ به نقل از مهر و قهر، ص ۷۵.
۳۸. آیه الله موسوی اردبیلی، همان، ج ۱، ص ۱۳۵؛ به نقل از مهر و قهر، ص ۱۱۱.
۳۹. حجة الاسلام و المسلمین توسلی، پایه پای آفتاب، ج ۲، ص ۱۸۰؛ به نقل از مهر و قهر، ص ۱۲۳.
۴۰. حجة الاسلام و المسلمین کروی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۱۵۱؛ به نقل از مهر و قهر، ص ۱۲۳.
۴۱. حجة الاسلام و المسلمین برهانی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۲۱۵؛ به نقل از مهر و قهر، ص ۱۳۲.
۴۲. یکی از خدمتگزاران بیت امام، همان، ج ۱، ص ۲۱۶؛ به نقل از: مهر و قهر، ص ۱۳۳.
۴۳. حجة الاسلام و المسلمین کروی، همان، ج ۱، ص ۱۹۳؛ به نقل از: مهر و قهر، ص ۱۴۴. برای آگاهی از دیگر موارد ر.ک: همان، ص ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۳۱۲، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰.



۴۴. عیون اخبار الرضا(ع)، ج ۱، ص ۳۶.
۴۵. امام حسین(ع)، الغیبة، نعمانی، ص ۱۲۷.
۴۶. حجة الاسلام و المسلمین ثقفی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۱، ص ۶۵؛ به نقل از مهر و قهر، ص ۳۵۵.
۴۷. صادق خلخالی، همان، ج ۲، ص ۳۱۶؛ به نقل از مهر و قهر، ص ۳۵۵.
۴۸. خانم فریده مصطفوی، پایه پای آفتاب، ج ۱، ص ۹۹؛ به نقل از مهر و قهر، ص ۳۵۷.
۴۹. مرحوم آیه الله پسندیده، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۳۱۶؛ به نقل از مهر و قهر، ص ۳۶۱.
۵۰. روزنامه کیهان، به نقل از مجله تایم آمریکا - ۱۳۵۸/۵/۴، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۲۸۸؛ به نقل از مهر و قهر، ص ۳۵۴.
۵۱. حجة الاسلام و المسلمین انصاری کرمانی، همان، ج ۲، ص ۲۷۲؛ به نقل از مهر و قهر، ص ۳۵۲-۳۵۳.
۵۲. در سایه آفتاب، ص ۸۲.
۵۳. در سایه آفتاب، صص ۸۴-۸۵.
۵۴. آیت الله بنی فضل، روزنامه کیهان، دوشنبه ۲۴، مرداد ۷۹.
۵۵. نهج البلاغه، ص ۱۵۰.
۵۶. خانم زهرا مصطفوی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۲۳۴؛ به نقل از مهر و قهر، ص ۳۵۹.
۵۷. آیه الله قدیری، همان، ج ۳، ص ۲۳۷؛ به نقل از مهر و قهر، ص ۳۵۹.
۵۸. حجة الاسلام و المسلمین مسعودی، همان، ج ۳، ص ۲۳۵؛ به نقل از مهر و قهر، صص ۳۵۹-۳۶۰.
۵۹. امام کاظم(ع)، بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۸۱.
۶۰. دکتر محمود بروجردی، سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج ۳؛ به نقل از: روزنامه ایران، ۱۲ خرداد ۱۳۷۹.
۶۱. مقام معظم رهبری، روزنامه کیهان، یکشنبه ۹ مرداد ۱۳۷۹.
۶۲. آیت الله توسلی، روزنامه اطلاعات، پنج شنبه ۲۱ خرداد ۱۳۷۷.
۶۳. امام صادق(ع)، الزام الناصب، ص ۲۰۱.
۶۴. حجة الاسلام و المسلمین آشتیانی، برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۳۰۶؛ به نقل از: مهر و قهر، صص ۲۵۶-۲۵۷.

